

۱
خرداد ۱۳۴۱

کتاب

عبور از خط - مبحثی در نیهیلیسم
از ارنست یونگر - تقریر محمود هومن
غرب زدگی - از جلال آل احمد
اسکندر کجسته یا اسکندر بزرگ - از پرویز داریوش

ترجمه
(در جنگل) و (راشومون) دو افسانه از آکوتاگاوا -
ترجمه سیمین دانشور
وسوسه غرب از آندره مالرو - ترجمه سیروس ذکاء
داستان دوبرادر - یک افسانه کهن مصری - ترجمه عبدالله توکل
دعا برای آنها که خودکشی کرده اند - ترجمه حسینعلی هروی
(گلدوست) و (گوی تل) دو افسانه کهن چینی

نقد و نظر
درباره درآمد ملی - از خسرو ملاح
سفرنامه اسرائیل - از داریوش آشوری
گزارش ماه

نقاشی جدید ایرانی - سومین نمایشگاه دوساله نقاشی - میزگرد نقاشان
از جلال مقدم و سیمین دانشور

آخرین فیلم لوئیس بونوئل - ویری دینا
مهرکهای و نمایشی از نه شهر - از بهرام بیضایی
و سه نامه ایرانی از فرنک
درباره نمایش هوپ فرنگی
ونقد کتابهای ماه
یادو تصویر سیاه و سفید و یک رنگی خارج از متن



در جنگل

شهادت هیزم شکن در بازپرسی بوسیله سرکلانتر

بله آقا . راست است . من بودم که جسد را پیدا کردم .
صبح امروز مثل معمول رفتم تاپشته هیزم روزانه‌ام را از درختهای
سرو فراهم کنم ، در این موقع جسد را در جنگل در گودالی در دل
کوه دیدم . درست در کجا بود ؟ تقریباً ۱۵۰ متر از شارع عام دورتر .
این بیشه ، جنگلی ازنی بامبو و سرو است و از شاهراه پرت افتاده است .
جسد پشت افتاده بود . کیمونوی ابریشمی آبی رنگی بر
تن داشت . پوشش سرش بشکل سربندهای کیوتویی بود و چین
خورده بود . تنها يك ضربه شمشیر که سینه‌اش را سوراخ کرده بود ،
کارش را ساخته بود . تیغه‌های بامبو که در اطرافش ریخته بود با
شکوفه‌های خونین لك شده بود . نه ، دیگر خون از او نمیامد .
بگمانم زخم خشك شده بود . راستی يك خرمگس هم بزخم چسبیده
بود که حتی متوجه قدمهای من نشد . می‌پرسید آیا شمشیر یا سلاحی
نظیر آن هم یافته‌ام ؟

— نه آقا چیزی ندیدم . فقط يك طناب پای يك سرو در
همان نزدیکی افتاده بود و... خوب علاوه بر طناب يك شانه هم
پیدا کردم . همین . ظاهراً مرد پیش از آنکه کشته شود با قاتل
زد و خوردی کرده بود ، زیرا علفها و تیغه‌های افتاده بامبو در اطراف
جسد لگدمال شده بود .

— اسبی در آن نزدیکیها ندیدی ؟

— نه آقا . آدم مشکل میتواند بآن بیسته وارد شود دیگر
چه رسد باسب .

شهادت سالك بودایی در بازپرسی بوسیله سرکلانتر

چه وقت بود ؟ درست نزدیکیهای ظهر دیروز بود آقا .
مرد نگون بخت در جاده‌ای که از « سکی یاما » به « یاماشینا »
می‌پیوست طی طریق میکرد . من نرسیده به سکی یاما دیدمش . خودش
پیاده بود وزنی را که بر اسبی سوار بود همراهی میکرد . زنی که
بعداً دانستم همسرش بوده . زن روسریش را طوری بسر کرده بود
که صورتش پیدا نبود . آنچه از زن دیدم رنگ جامه‌اش بود .
لباسی کبود برتن داشت و بر اسب کړندی که یالهای قشنگی داشت
سوار بود . قد زن ؟ ای ، در حدود چهار پا و پنج اینچی بود . چون

سفر نامه اسرائیل

پس بگو خداوند یهود چنین میفرماید: شما را از میان
امتها جمع خواهم کرد و شما را از کشور هاییکه در آنها
پراکنده شده اید، فراهم خواهم آورد و زمین اسرائیل را
بشما خواهم داد و ایشانرا یکدل خواهم داد.
کتاب حزقیال نبی ۱۷، ۱۱ - ۳۶، ۸، ۳۴

فرودگاه تل‌اوویو اصلاً ربطی به فرودگاه مهرآباد ندارد. يك چهار
دیواری ناقابل است که بر در و دیوارش نه نقشی از خیام هست بامعشوق کمر
باریکش و تنگ شرابش و نه از کاووس شاه و سیمرغ و سایر قضایا. ممکن است
که در ابتدا آن را برخست معروف یهود حمل کرد ولی وقتیکه انسان دانست
که آنها بجای اینکه پولشان را برای تزئین در و دیوار بکار ببرند یکی از
منظم ترین سرویسهای بین‌المللی هوایی را دایر میکنند درایشان را تحسین
می‌کند.

در شهرهای اسرائیل چیز مهمی برای دیدن وجود ندارد. چون نمونه
شهرهای جدید است و در آنها از شکوه و جلال بعضی شهرهای اروپایی و
آسیایی و از موزه‌ها، اپراها، تئاترها، کلیساها و معابد عظیم، بناهای با
شکوه و زیبایی تاریخی، قصرهای سلطنتی، خیابانهای بزرگ با میدانگاههای
وسیع آراسته با حوضها و مجسمه‌ها چیز مهمی دیده نمیشود. و یا بعبارت دیگر
نظیر آنچه که در پاریس و رم و وین و یا در مقیاس دیگر در شهرهای ایران
و چین و هند میشود دید، یافت نمیشود. بدو دلیل یکی آنکه اسرائیل
کشوری است نوپید و فرصت لازم برای بوجود آمدن آثاری از این نوع
هنوز پیدا نکرده و در ضمن تراکم ثروت در آنجا بحدی نیست که مردم را
از ضروریات زندگی بی‌نیاز ساخته باشد و آنها را متوجه مسایل لوکس و
تجملی کند. دیگر آنکه در آنجا يك طبقه ماسط استثمار کننده نیست که بتواند
سهم عمده‌ای از درآمد ملی را بخود اختصاص دهد و ضرورت زندگی پر تجمل
آنها بوجود آمدن چنین آثاری را ایجاب کند. البته این نه بآن معنی است که
در اسرائیل موزه و اپرا و تئاتر و کلیسا وجود ندارد بلکه اکثر آنچه که گفتیم
در مقیاس کوچک و بصورت عادی وجود دارد و از نظر تاریخی و اسلوب
معماری دارای اهمیت چندانی نیست.

تل‌اوویو بندری است کنار مدیترانه. شهری است بزرگ که از دو میلیون
جمعیت اسرائیل يك چهارم یعنی پانصد هزار نفر را بکام کشیده است. شهری
است فعال و بورژوا ما بانه که قسمت بزرگ فعالیت‌های تجاری اسرائیل در آن
جریان دارد و بقول خود اسرائیلی‌ها، نیویورک اسرائیل است. جالب، جای

فراوان گلوله ها بر در و دیوار بعضی از قسمتهای شور است . گاهی ساختمانی دیده میشود که از پایین تا بالای آن سوراخ سوراخ است و این یادگار زمان جنگ است .

از فرودگاه تا شهر تل‌آویو کنار جاده و بخصوص در اطراف شهر خانه های مهاجرین تازه را ساخته‌اند که عده‌ای از آنها هم در دست ساختمان است . سبک معماری این ساختمانها بسیار ساده است ولی محکمند . يك اسکلت ساده بتونی و آجرهای سیمانی که میشود سرعت روی هم چید و بالا رفت . ولی ساختمانها همه مجهز بوسایل زندگی جدید است مثل آب و برق و تلفن . خانه های مهاجرین تازه محقرتر از سایرین و گاهی چوبی است . اما آن ها هم بتدریج بمنازل بتونی نقل مکان میکنند . اسکلت بتونی و آجرهای سیمانی مصالح اصلی ساختمان در تمام اسرائیل است و حتی در تمام روستا هم ساختمانها را با همین مصالح میسازند .

در اسرائیل خانه شخصی بسیار کم است و در شهرها مردم عموماً در آپارتمانها زندگی میکنند . این آپارتمان ها را هم معمولاً دولت یا اتحادیه کارگران میسازد و در مقابل قسط مختصری ، با افراد واگذار می‌کند و پس از اتمام قسطها آدم مالك خانه میشود . اسرائیل با آنکه از بدو تاسیس با هجوم مهاجرین مواجه بوده است کمتر گرفتار مشکل مسکن شده است .

در اسرائیل دانشگاهها ، بیمارستان ها ، موسسات علمی و مراکزی مانند اتحادیه کارگران دارای ساختمانهای نو و مجهز و بزرگند ولی مراکز دولتی و وزارتخانه ها محقر و کهنه و کوچکند . بطور کلی در شهر ها اختلاف سطح مهمی در میزان درآمد و نحوه زندگی مردم بچشم نمیخورد . اگرچه رفاه و وفور بسیار هم نیست ولی ثروتهای کلان هم نیست . بهیچوجه مناظر فقر و حشمتك و زندگی در بیغوله ها بچشم نمیخورد . البته در تل‌آویو بخصوص در اطراف کنیسه بزرگ شهر چند گدا را می‌توان دید و یا پیرمردی را که در گوشه‌ای دراز کشیده و تورات میخواند . این گداها هم عموماً پیرو از کار افتاده‌اند و یا نقص عضوی دارند . در ایستگاه اتوبوس شهر اورشلیم زن گدایی را دیدم خیلی با مهارت ، با هیכלی عظیم و شکم گنده که اصلاً حرف نمیزد فقط با انگشتش میزد روی شانه آدم .

در اسرائیل اصولاً اتومبیل شخصی کم است و اتومبیل دولتی که هیچ نیست . در سراسر آن کشور حتی يك اتومبیل لوکس بزرگ امریکایی ندیدم . اتومبیلها عموماً قدیمی و کوچکند اتومبیلهایی که مدشان از چهل هم پایین‌تر است . آنهایی که اتومبیل شخصی دارند از نوع فولکس واگن و واکسال دارند و تعدادشان هم کم است . در مقابل سرویس اتوبوسرانی بسیار منظمی چه در داخل شهرها و چه برای سراسر کشور وجود دارد . شرکت اتوبوسرانی اسرائیل يك شرکت تعاونی رانندگان است که هیچ سرمایه خصوصی در آن دخالت ندارد . همه امور شرکت را خود راننده‌ها اداره می‌کنند و سرویسهای منظم اتوبوس تمام نقاط شهرها و کشور را بهم مربوط می‌کند . اتوبوسها نویسنده . ولی تمیز و مرتبند . اما هنوز بدرو دیوار آنها میشود خواند که « مواظب جیب‌برها

باشید . »

شهرها ، بواسطه نظارت دولت در امر ساختمان قیافه مشخص دارند شاید کمی هم يك نواختند اما بعلت جلوگیری از ساختمان های بسیار بلند روشن و دلبازند .

بندر حیفا جایی است غریب ! کنار دریای مدیترانه است و بقولی از مهمترین بندر های آنست . این شهر بر روی کوهی در کنار دریا ساخته شده و طبقه طبقه است . شهر از پایین کوه شروع میشود و تانوك آن بالا میرود و باز از طرف دیگر سرازیر میشود . فوق العاده تمیز و زیباست . شهردار این شهر از لحاظ وسواس در نظافت زبازند است . ساختمان های شهر اغلب نو ساز و سفید رنگ است از اینجهت در روز از تمیزی و سفیدی برق میزند . تراموای این شهر از بدایع خلقت است . این تراموا از زیر زمین پایین کوه را ببالاتی آن وصل می کند و مسافتی نزدیک به دو سه کیلومتر را می پیماید . واگنهای این تراموا را تسمه های کلفت آهنی بالا و پایین میکشند و خلاق بمدد این تراموا از سلسله مراتب کوه و شهر بالا و پایین میروند .

پیشنهاد راهنما در حیفا برای رفتن بیک کاباره ، از پیشنهاد های غریب بود . من که در تهران هم به يك چنین جایی نرفته بودم بدم نیامد که بینم کلوپ شبانه چگونه جایی است . از این نوع مراکز در اسراییل بسیار کم است . در اورشلیم وتل اوپو هیچ ندیدم . گشتی در شهر زدیم و بکاباره بندر رفتیم . جایی بود و در طبقه پایین دو اطاق بزرگ بود که در یکی از آن ها عده ای از زنهای آنچنانی نشسته بودند . بایک طبال و یک پیانوزن . در اطاق دیگر مثنی میزد و صندلی بود بایک زن و مرد پشت یکی از میزها . اما هرچه نشستیم خبری نشد . فقط آن طبال و پیانو زن سرو صدا های وحشتناکی از آن آلات در میآوردند و بعد از مدتی یکی از زن ها بلند شد و پشت میکروفون رفت و در لحن اسپانیولی آوازی سر داد . آواز اول را تحمل کردیم و دیدیم که زنهای به تمنای لطفی متوجه ما هستند اما آواز دوم و سوم غیر قابل تحمل شد و یاد این بیت افتادم که : گویی رگ جان میگسزد زخمه ناسازش ... این بیت را برای راهنما ترجمه کردم . سرش را بعلا مت تصدیق تکان داد . آن شب من هم مثل شیخ اجل متنبه شدم که دیگر پایم را باین جور جاها نگذارم و لسی چون دوره دستار و درهم و دینار ورافتاده است از تکرار سایر اعمال او در مورد خواننده مشابه صرف نظر کردم . آن شب غیر از ما و آن مرد دیگر هیچ احمقی حاضر نشده بود بکلوپ شبانه بیاید .

اورشلیم (بیت المقدس) در میان شهرها بخاطر ساختمان های سنگیش قیافه مشخص تری دارد . بدستور شهرداری هیچ کس حق ندارد ساختمانی بسازد که نمایش سنگی نباشد . این دستور ، در عین حال ناشی از موقعیت جغرافیایی شهر نیز هست . باین معنی که اورشلیم بر منطقه ای کوهستانی قرار گرفته و خیابان های آن بیشتر سرازیر و سربالاست . ناچار سنگ فراوان

است و تهیه و تراشیدن آن خرج زیادی ندارد. اورشلیم مرکز سیاسی و دانشگاهی و مذهبی کشور است. شهری است که در عین حال بعثت موقعیت مذهبیش مورد توجه مسیحیان و مسلمانان نیز هست اما این شهر شاید بعثت همین موقعیت و بعثت آنکه مراکز بزرگ فعالیت صنعتی و تجاری در آن وجود ندارد شهری است فوق العاده آرام و مردم آن نیز آرامتر از مردم تل‌آویوند و خیابان‌ها خلوت ترست. بطور کلی اورشلیم شهری است آرامش بخش و از غوغای دوار آور شهرهایی که در آن آدمها و اتومبیلها و ساختمان‌ها از سر و کول هم بالا میروند، و آدمها ساختمان‌ها را روی هم می‌چینند و ساختمان‌ها آدمها را بدور است. این شهر مثل برلن بدو منطقه شرقی و غربی تقسیم شده. شرق آن در دست اردنیها و غرب آن دست اسرائیلی‌هاست. قسمت شرقی خیلی کوچکتر از قسمت غربی است و ارتباط این دو قسمت با جاده مخصوصی است که فقط اتومبیل‌های ملل متحد و افرادی که اجازه مخصوص داشته باشند میتوانند از آن عبور کنند. در مرز دو قسمت شهر آثار فراوانی از جنگ بصورت خانه‌های متروک که بر درو دیوار آنها آثار گلوله و خمپاره بچشم می‌خورد، باقیست. هنوز در قسمت غربی مرز میتوان سیمهای خاردار و ستونهای بتونی مخصوص جلوگیری از تانکها را مشاهده کرد. و یا کلیسایی را دید که يك قسمت برج آن بضرر گلوله توپ ریخته و یا کله مجسمه‌مریم و مسیح را که قسمتی از آن پریده است.

در دوره جنگ اسرائیلیها کوشش فوق العاده‌ای برای حفظ اورشلیم کردند و تلفات زیادی دادند. در راه بین تل‌آویو و اورشلیم که از منطقه‌ای کوهستانی می‌گذرد هنوز اطاق زره پوشهایی را که در جنگ بخاطر رسیدن به اورشلیم از بین رفته اند بنمایش گذاشته‌اند و هر سال بیادبود کشته شدگان جنگ مراسمی برپا می‌کنند.



روز شنبه بخصوص در اورشلیم که شهر مذهبی تریست، واقعاً روز تعطیل است. عصر جمعه یا بقول خودشان شب «شبت» مراسم دعا در کنیسه‌ها برقرار است میدانیم که خدا دنیا را در شش روز ساخت و روز هفتم استراحت کرد، ببندگانش هم دستور داد که روز هفتم را استراحت کنند. یهودیها در این روز دست به هیچ کاری نمی‌زنند و در يك آرامش بودایی وار فرو می‌روند و متعصب‌هاشان در آن روز حتی آتش روشن نمی‌کنند. در هتلی که ما بودیم روز شنبه تابلویی زده بودند که «در روز شنبه از کشیدن سیگار خودداری فرمایید.»

شب شنبه بهدایت یکی از دانشجویان دانشگاه اورشلیم به کلوپ شبانه دانشجویان رفتیم که در آن مراسم دعا برقرار بود. خیلی جستجو کردیم تا عرق چینی یا کلاهی گیر بیاوریم و سرمان بگذاریم. حضور در مراسم مذهبی یهود با سر برهنه ممنوع است. زیرا با اعتقاد مذهب یهود در زیر آسمان بی کلاه نباید رفت عرق چین خیلی کوچکی را باسنجاق بسرشان می‌بندند. در اورشلیم از این نوع آدمهای عرق چین بسر حتی در دانشگاه هم زیاد میشود

دید .

بعد از تلاش زیاد موفق شدیم يك عرق چین گیر بیاوریم ناچار من تنها به نمازخانه رفتم . در نمازخانه روبروی ما يك جعبه بزرگ و بلند چوبی بود که در قسمت بالایش پرده ای کشیده بود و کلماتی عبری رویش نوشته بودند . حدس زدم که این باید الگوی همان « خیمه اجتماع » موسی باشد و بعداً معلوم شد که حدس درست است . در مقابل این خیمه عده زیادی دانشجوی دختر و پسر (اما دخترها جدا از پسر ها و پشت يك پرده توری) نشسته بودند و آدنیایی که قیافه شان باستادهای دانشگاه میخورد و همگی دعا میخواندند . گاهی تنها و گاهی دسته جمعی و جوانی هم در مقابل آن خیمه ایستاده بود که مرتب خم و راست میشد و دعا میخواند . جالب در این مراسم سرودی بود که دسته جمعی خوانده میشد و اگر چه از کلمات آن چیزی نمی فهمیدم اما آهنگ خوشی داشت . در اسرائیل باینکه اکثریت روشنفکران اعتقادات مذهبی درستی ندارند باز مراسم مذهب اهمیت مخصوصی میدهند زیرا مهمترین عامل همبستگی این قوم است .

روز شنبه — اورشلیم شهری می ماند که همه ساکنین آن بر اثر يك حادثه ای ناگهانی از بین رفته اند و فقط ساختمان ها و خیابانهای باقی مانده نه يك آدم ، نه يك تاکسی ، نه يك اتوبوس ، نه يك دکان باز . همه جا ساکت ، همه جا خلوت . در آن روز از قضا باد تند و سردی هم می آمد که راه رفتن را مشکل میکرد . راهم را گرفتم و بطرف دیوار کهنه شهر که مرز اردن و اسرائیل است رفتم . حوالی دیوار دست و پایم را جمع کردم و با احتیاط بیشتری راه میرفتم چون دو سه روز قبل از آن در روزنامه خوانده بودم که سربازهای اردنی يك زن انگلیسی را در این منطقه باتیر زده اند . از حاشیه شهر بموازات دیوار و از کنار خانه های فقیرانه شهر که نزدیک مرز است گذشتم . گویا خانه های این فقرا سپر بالای شهر است شاید خودشان هم اینطورند .

همانطور که میرفتم به پلی رسیدم که بيك سربالایی میرفت . وسط پل کتیبه ای بود بخط عربی که درست نمیشد خواند فقط « السلطان بن السلطان ملك الفلان ... » پیدا بود ! بعداً معلوم شد که این کتیبه یادگار زمان تسلط عثمانیه است . در انتهای پل باز در يك طرف چند رشته سیم خاردار بود که رویش عبری و عبری و انگلیسی نوشته بود منطقه دشمن ، خطر ، و از این حرفها . از آن سربالایی مارپیچ رفتم بالا در انتهای پیچ دوم تابلویی بود که رویش نوشته بود « قبر شاه داود » عاقبت معلوم شد این همان قبر داود است ، که من میخواستم بینم ولی در برنامه ام نگذاشته بودند . و همچنین معلوم شد که این سربالایی همان « کوه صهیون » معروف است و متأسف شدم که این اسرائیلیها حتی يك کوه درست و حسابی هم ندارند که اقلاً بهر سربالایی نگویند کوه ! این تأسف در دیدن رود اردن هم بآدم دست میدهد . یعنی آدمی که رود اردن را ندیده باشد و اوصافش را در « کتاب مقدس » خوانده باشد که چگونه قوم برهبری یوشع باندازه يك کتاب در آن دور خیز می کنند تا از آن بگذرند — خیال می کند واقعاً خبری است . ولی وقتی می بیند که يك جوی پهن ، به پهنی

آب کرج خودمان اسمش را میگذارند رودخانه ، بی اختیار دلش بحال قوم یهود میسوزد . در این زمینه دو فکر بخاطر آدم میرسد یکی اینکه در عهدبوق که موسی قوم را از صحرای سینا رهبری کرد و بارض موعود آورد آن سربالایی بلندتر و شاید يك کوه درست و حسابی بوده و آن جوی آب هم يك رودخانه بوده اما بر اثر مرور ایام آن کوه ساییده شده و رسوبات آن رودخانه را پر کرده یا اینکه قوم یهود که چهل سال در بیابان سرگردان بوده و مایده آسمانی میخورده ، چون در بیابان هیچ چیز درست و حسابی ندیده بوده ، وقتی که بارض موعود رسیده اسم اولین سربالایی را گذاشته کوه و باولین جوی آب هم رودخانه گفته !

بنای مقبره داود جایی بود بی دروپیکر . دودزده و باطاقهای ضربی که قلوه سنگهایش پیدا بود تاریک و گرفته ، که دالانهای متعدد داشت . هر طرف دالانی تاریک بود و حیاطی داشت که باز در اطراف آن هم دالانها و سردابه‌های تاریک بود . قبر داود نبی در اطاقی در انتهای دالانها قرار داشت در اطاق جلویی آن مردی نشسته بود که دعا میخواند و به سرب کلاه من اعتراض کرد . آن مرد اول خیال کرد امریکائیم ولی بعد که فهمید ایرانییم ، شاید بخاطر آنکه از اعقاب کورش کبیر هستم که دو هزار و پانصد سال است بر سر قوم یهود منت دارد مرا آزاد گذاشت که بی کلاه باشم . قبر داود جای بلندی بود که جلویش را نرده کشیده بودند و رویش چند چراغ و يك پرده پر نقش و نگار بود و مقداری اشیاء دیگر و همین . عین اما مزاده‌های خودمان . و حال آنکه آنجا گور کسی بود که مزامیر را سروده است .



مرکز روحانیت یهود در یکی از خیابان های مرکزی اورشلیم است . ساختمانی است تمام سنگی با مهابت و استحکام و استواری خاص . دیوارهای آن يك پارچه از سنگ است و مثل این است که ساختمان را توی سنگ عظیمی در آورده اند . قبلا راهنما گفته بود که این ساختمان را « واتیکان یهود » می گویند و با سابقه ذهنی که از واتیکان داشتم خیال میکردم که اینجا هم جایی است پر از آثار مهم هنری . ولی وقتی تورفتم معلوم شد که این واتیکان شاید فقط از جنبه اقتدار و مرکزیت مذهبی واتیکان یهود است . در آن جا هم يك عرقچین بر سرمان گذاشتند و در تمام مدت که از پله ها بالا و پایین میرفتم عرقچین برایم مصیبتی شده بود چون دیگران آن را با سنجاق بموهایشان می بستند ولی من همداش مواظب بودم که مبادا از سرم بیفتد . واتیکان یهود از داخل جایی است مثل يك اداره دولتی با راهروها و اطاقهایی که متناسب با ابهت نمای بیرونی آن نیست . فقط روی شیشه های آن نقاشیهایی هست که داستانهای کتاب مقدس را بیان میکند . در هر گوشه و کنار این ساختمان تخامها با لباده های دراز و کلاههای لبه پهن و گرد پلاسند که موهای کنار گوششان را تاب داده اند . و از دو طرف صورت آویخته اند .

« کنشت » پارلمان اسرائیل است . عمارتی که حتی يك ملیون تومان هم نمی ارزد . وقتی بآنجا رفتیم ساعت ۹ شب بود و نمایندگان هنوز مشغول

جرو بحث بودند و خانمی درباره حقوق ارثی زنان داد سخن میداد و يك نماينده حزب مذهبی افراطی كه عرق چين بسر داشت وسط حرفش میدويد . جایگاه صدو چند نماينده پارلمان اطاق بزرگی بود كه بالای آن عكس بزرگ «هرتسل» بنيانگذار نهضت صهيونی قرار داشت و تماشاچيان از بالا از پشت محفوظای شیشه‌ای ميتوانستند ناظر جلسه باشند .



«دانشگاه عبری اورشلیم» در حدود شش هزار دانشجو دارد . این دانشگاه مرکب از چند دستگاه ساختمان فوساز و مجهز و زیباست . در این دانشگاه بیشتر رشته های علوم انسانی و ادبی تدریس میشود مانند حقوق ، اقتصاد ، فلسفه ، جامعه شناسی ، زبان و ادبیات و ... ساختمان قدیم این دانشگاه قبل از استقلال اسراییل در منطقه کنونی اردن واقع بوده ولی بر اثر جنگ راه بین دانشگاه و شهر بدست اردنیها افتاده اما دانشگاه بموجب قرارداد آتش بس همچنان در دست اسراییلیهاست . اما نمیتوانند از آن استفاده کنند چون اردنیها اجازه عبور و مرور نمیدهند و حتی اجازه نمیدهند كه كتابهای موجود كتابخانه اش باینطرف منتقل شود . فقط هر هفته يك گروه پاسدار اسراییلی از این طرف ساختمان دانشگاه و بیمارستان مجاور آن (كه آن هم چنین وضعی دارد) میروند و نگرهبانی میکنند .

در محل جدید دانشگاه كه ساختمانهای آن اغلب بخرج یهودیان خارج ساخته شده ، همه گونه وسایل مطالعه و بحث آماده است .

كتابخانه بزرگ دانشگاه با تالار بزرگی برای مطالعه آماده است . چون رشته های علوم عملی (فنی - کشاورزی - پزشکی ...) بیشتر در دانشگاههای حیفا و تل اوویو تدریس میشود از این جهت این دانشگاه امکان بیشتری برای توسعه رشته های خود دارد . از جمله در قسمت شرق شناسی دوره های مربوط به زبان و ادبیات و تاریخ تمدن خاور دور و هند و ایران و بسیاری از کشورهای آسیایی وجود دارد . از جمله دوره ای است برای آموزش زبان و ادبیات فارسی كه من بیکي از كلاسهای آن سرزدم . در آنجا يك جوان یهودی آلمانی داشت فارسی را از روی يك تکه از تاریخ ادبیات دكتر شفق درس میداد و معلوم بود كه این كتاب برای آن جوانان تازه كار در زبان فارسی (كه در حدود ده نفر بودند) سنگین است . بعد از تمام شدن درس باو نصیحت كردم كه از درس دادن این كتاب بعنوان كتاب «قرائت» خودداری كند .

در دانشگاه اورشلیم هر كس باید دو رشته را بخواند و البته این دو رشته معمولاً باید بهم مربوط باشد . مثلاً كسی كه حقوق میخواند باید يك رشته دیگر مثلاً جامعه شناسی یا زبان فارسی را هم بخواند . باین ترتیب هر كس در دو رشته لیسانس می شود . دانشجویان در اداره دانشگاه سهم عمده ای دارند و سازمان دانشجویان كارهای داخلی دانشگاه را بین دانشجویان تقسیم می كند و حتی كارهایی مثل باغبانی (و در ایام تعطیل) بنایی ساختمان های دانشگاه را خود دانشجویان انجام می دهند . تحصیل در دانشگاه مجانی نیست ، اما کسانی كه دچار مشكل مالی باشند از سازمان دانشجویان و اتحادیه كارگران كمك می

گیرند . در ضمن دانشجویان از تخفیف بلیط اتوبوس و سینما و غذای ارزان در رستوران دانشگاه استفاده می کنند . و نیز کلوپ شبانه و سینمای هفتگی و مراکز اجتماع سیاسی و سخنرانی برای دانشجویان همیشه دایر است .

در این دانشگاه عده زیادی دانشجوی افریقایی درس می خوانند و این بعثت توجه خاصی است که اسرائیلی ها بافریقا دارند و در این زمینه کشورهای عربی را کاملاً عقب زده اند . امروزه تعداد زیادی کارشناسان اسرائیلی در فریقا هستند و همچنین هر سال تعداد زیادی دانشجوی افریقایی برای مطالعه در دانشگاه و یا نهضت تعاونی و کارگری اسرائیل بآن کشور می آیند . بعضی از کشورهای افریقایی در صدد تقلید روشهای کشاورزی اسرائیل هستند (کیپوتس - مشاو) . تعداد دانشجویان عرب آنطور که تحقیق کردم در حدود نود نفر است و البته بنسبت جمعیت عرب اسرائیل (۲۰۰۰۰۰ نفر) تعداد کمی است و من می خواستم با آنها صحبتی بکنم اما وسایل این صحبت فر هم نشد .

در اسرائیل تحصیلات ابتدایی تا هشت سال اجباری است ولی معمولاً همه تا دوازده سال یعنی پایان دوره دبیرستان تحصیل میکنند و پس از آن همداً از دختر و پسر بخدمت سربازی میروند و پس از تمام شدن سربازی عده ای از آنها در دانشگاه میروند . در ورود بدانشگاه مسئله شایستگی البته مطرح است . باین ترتیب تعداد بیسوادان در آنجا بسیار کم است و از سه چهارم در صد تجاوز نمی کند . و حتی امروزه اعراب اسرائیل هم از مزیت تحصیل اجباری و مجانی بر خوردارند .



ارض موعود جایی است بسیار کوچک و بی آب و علف . اگرچه بعضی از ملیون تند روی یهود ادعا می کنند که سرزمین اصلی یهود این نیست و بایستی بزرگتر از این باشد و مدعی قسمتهایی از خاک اردن و سوریه هم هستند . اما بهر حال آنچه که امروز دو ملیون یهودی را در بر میگیرد . جایی است که يك هشتادم ایران مساحت دارد و دراز و باریك روی نقشه از شمال به جنوب کشیده شده است . در این سرزمینی که موسی قوم برگزیده خود را از مصر بانجا کشید در اصل نه آبی بوده است نه آبادانی . سرزمینی است که قسمت عمده آن سنگلاخ است و بی آب و کشت و زرع در آن بسیار مشکل . مهمترین رودخانه اسرائیل رود اردن است که دیدیم و از شدت کم آبی کنار بجایی کشیده است که در هتلهای روی آینه دستشویی نوشته است « در مصرف آب صرفه جویی کنید تا ما بتوانیم صحرای «نگه» را آباد کنیم در اسرائیل يك منبع مرکزی برای آب مملکت وجود دارد . در آنجا برای مصرفجویی درآب بسیاری از مزارع را بالوله کشی و فواره آب میدهند . بارندگی در قسمت نزدیک دریای مدیترانه نسبتاً خوب است اما در قسمت جنوبی بسیار کم است . در اسرائیل « قحط الرجال » برف است .

یهودی ها در بسیاری از سالها باید فقط بچشم انداز برف برقله کوهی در لبنان قناعت کنند .

شمال اسرائیل جمعیت زیاد و آبادانی فراوان دارد. بخصوص در نقاط مرزی که کیبوتس ها واقع شده اند. این کیبوتسها گذشته از کار کشاورزی به دفاع از مملکت هم مشغولند. بعضی از کیبوتسها آنقدر بمرز نزدیکند که از اینطرف میشود مرز و تأسیسات اردنیها یا سوریه ایها را در آن طرف دید در بعضی از آنها حتی سنگرهای جنگ نیز کنده و آماده است و زیر زمینهای بتونی برای مخفی کردن بچه ها در هنگام جنگ. بحث از این کیبوتس ها فرصت دیگر می خواهد.

مهمترین نقطه در شمال از نظر تفریح و زیبایی دریاچه « طبریه » است. در کنار شهری بهمین نام که بنای آن را بامپراطور تیریوس رومی منسوب می کنند. و برج و قلعه ای از اوباقی است. این دریاچه همانست که چندی قبل اسرائیلیها با سوریه ایها سر آن نزاع کردند و عرب بآن دریای جلیل یا بفرنگستانی « گاليله » می گویند. آب این دریاچه شیرین است و تماماً با اسرائیل تعاق دارد. ولی ساحل شرقی آن تنها چند متر با سوریه فاصله دارد. یکی از طرحهای بزرگ آبادانی اسرائیل ساختمان کانالی است که آب این دریاچه را بصرای جنوبی « نگو » میبرد و اکنون مشغول کار گذاشتن لوله های بزرگ بتونی آن هستند که با پمپهای قوی آب را بآن بیندازند. گذشته از این اسرائیلیها مشغول تکمیل طرحی برای شیرین کردن آب دریا هستند که با آن میتوان بسیاری از سرزمینهای بی آب و علف دنیا را آباد کرد.

جنوب اسرائیل که قسمت عمده خاک آن مملکت است بیابانی است خشك و بی زرع. این بیابان را « نگو » Negev یا عبری « نقب » میگویند. تلاش دولت براین است که این بیابان را آباد کند و مهمترین طرح آنها همان کشیدن آب دریاچه طبریه باین صحراست. از وسط این صحرا جاده باریکی کشیده اند که تا پایان آن میرود و در دو طرف مانند ایران از هر طرف بیابان است در اطراف این جاده و در دل بیابان اعراب بادیه نشین هستند که با همان شکل ابتدایی زندگی می کنند اما نهضت کیبوتس تصمیم دارد که این بیابان را شکست دهد و از آن سرزمین آبادی بیافریند. اگر این طرح عمل شود اسرائیل می تواند سه ملیون نفر دیگر را در خود جا دهد ما بیکسی از کیبوتسهای قالب بیابان رفتیم. در دل بیابان خشك و شزار ناگهان قطعه ای آباد پیدا میشود. در این کیبوتس همه جوان هستند بین بیست تا سی سال. آب را از فرسنگها بالاتر با لوله باینجا آورده اند و خانه ها و تأسیساتی ساخته اند. در آنجا همه چیز فراهم بود. مدرسه، خوابگاه بچه ها، سالن غذاخوری عمومی، اطاق کار و مطالعه، وسایل موسیقی و تالار نمایش بیش از همه نیرو و شور کار و آفرینش پس از همه مساسها و سنگرها و پاسداری های شبانه که از کیبوتس در مقابل خرابکاری فداییان عرب دفاع می کنند.

در اسرائیل هنوز يك ترکیب کامل و خالص ملی بوجود نیامده است. باین معنی که گروههای یهودی مهاجر هر يك خصوصیات و سنن و نحوه زندگی جداگانه ای دارند که تأثیر شدید خصوصیات کشورهایی را که در آن

بوده‌اند، منعکس میکند. این اختلاف سطح در نحوه زندگی و آداب و سنن بخصوص بین گروههای مهاجر از آسیا و آفریقا از طرفی و اروپا و آمریکا از طرف دیگر وجود دارد. یهودیان مهاجر بر حسب سطح پیشرفت اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی کشورهایی که در آن جا زندگی میکرده‌اند، از لحاظ سطح پیشرفت اجتماعی و فرهنگی متفاوتند. اما همه اینها بر اساس روابط مشترکی که مذهب و زبان مهمترین آنهاست و سپس رنج مشترکی که در طول قرون بعنوان يك اقلیت در کشورهای مختلف داشته‌اند، باهم توافق دارند و زندگی می‌کنند.

جدایی گروههای مهاجر بعثت اختلاف در سنن و آداب و زبان از یکدیگر سبب میشود که مهاجران هر کشور نسبت به یکدیگر جاذبه داشته و معمولاً در منطقه مخصوصی زندگی کنند و گاهی هم با گروههای دیگر بر سر مسایلی کشمکش داشته باشند. مثلاً برای یکی از دهکده‌های ایرانی نشین بودند. در آنجا یکی از ملازق‌های مقیم خارج از کشور را پیدا کردیم که لباسی داشت وصله بر وصله دوخته، با قیافه‌ای درهم. بفارسی با او صحبت کردم معلوم شد از زندگی خیلی راضی نیست و میگفت که در آنجا ایرانیها با عراقی‌ها و کردها باهم نمی‌سازند. جالب این است که این مهاجرین در کشورهایی که بوده‌اند بعنوان یهودی مشخص بوده‌اند اما در اسرائیل با اسم ایرانی، عراقی، روسی و غیره از هم مشخص میشوند.

دولت طرحهای مختلفی برای هماهنگ کردن این گروهها دارد که از جمله ساکن کردن گروههای مختلف در جوار هم و کار کردن با یکدیگر است ولی این طرح نتیجه مطلوب نداده و بیشتر باعث ایجاد دردسر شده است. از این جهت دولت بیشتر کوشش خود را متوجه نسلی کرده است که از این مهاجرین بوجود می‌آید. فرزندان این گروههای مختلف در مدرسه و سپس در نظام وظیفه با تربیت هماهنگی باهم ترکیب شده و ملات واحدی را بوجود می‌آورند. از این جهت اگر نسل بزرگسال اسرائیلی تفاوتهایی نشان میدهند و اغلب بیک یا چند زبان خارجی تسلط دارند بچه‌ها معمولاً غیر از زبان عبری زبان دیگری نمیدانند.

اسرائیل کشوری پیشرفته و یا بقولی «توسعه یافته» است. اصل اولین در این پیشرفت را میتوان این مطلب دانست که اسرائیل کشور مهاجران است. کشورهای مهاجر نشینی نظیر ایالات متحده، کانادا، استرالیا، که تا چند قرن قبل در آنها اثری از توسعه تمدن نبود بر اثر مهاجرت يك گروه انسانی نیرومند و فعال توانست از پیشرفته‌ترین مناطق جهان گردد. در حالی که کشورهای دیگر با سوابق طولانی تمدن و منافع وسیع ثروت بعثت وجود سنن و روابط اجتماعی کهنه و فرتوت نتوانستند گامی بجلو بردارند نخستین مهاجران که عموماً مردمی متهور و ماجراجو هستند با فکر سازنده‌ای بر زمین دیگر وارد میشوند. و بی آنکه بنیادهای مستقر سنن و آداب و روابط طبقاتی و اجتماعی مانع انجام ایدآلهای آنها بشود، بکار میپردازند. بخاطر روحیه

ستیزه جوو سخت کوش خود بر مبارزه طلبی طبیعت فایق می‌آیند . داستان اسرائیل نیز از این نوع است . اولین مردمی که به فلسطین مهاجرت کردند اروپاییان با فرهنگی بودند که برای احیای وطن باستانی قوم یهود بآن سرزمین وارد شدند . آنها با همه ناکامیها که دیدند و ناآشنایی ها که با شرایط جغرافیایی آن سرزمین داشتند و با وجود نداشتن تجربه در کار زراعت از يك اراده محکم و خلاق برخوردار بودند که آنها را بسوی کوشش بیشتر سوق میداد . ولی يك فرق اساسی میان آنها و اولین مهاجران اروپایی بامریکا و استرالیا وجود داشت و آن اینکه این گروه با يك ایدآل و هدف اجتماعی سرزمین خود را ترک کردند ، در حالی که آن مهاجران دیگر بیشتر ماجراجویانی بودند که بخاطر منافع شخصی و در جستجوی طلا و زمین بسر زمین دیگرروی آور شده بودند . نتیجه اجتماعی این دو طرز تلقی از هدف بسیار جالب است . باین معنی که هدفهای شخصی مهاجران اروپایی بامریکا، موجب استحکام بنیان سرمایه‌داری و بوجود آمدن بزرگترین جامعه سرمایه‌دار جهان شد . در حالی که در مورد مهاجران به فلسطین هدف اجتماعی آنان سبب بوجود آمدن جامعه‌ای شد که در آن تمایل بطرف سوسیالیسم و اجتماعی کردن بسیار شدید است . ولی این هردو گروه مهاجران از نظر توسعه اقتصادی نقش مشابهی داشتند . براین بنیان کشوری بوجود آمد که در کنار سرزمینهای وسیع توسعه نیافته منطقه‌ای توسعه یافته محسوب میشود و امکانات وسیعی از لحاظ پیشرفت در آینده دارد .

يك نکته آشکار در اسرائیل تمایل آن جامعه به سوسیالیسم است . عبارت دیگر جامعه اسرائیل بیشتر بر همکاری تکیه می‌کند تا بر رقابت و مسیر جامعه بیشتر بطرف ایجاد تعاون بیشتر و اجتماعی کردن است تا بسوی استقلال اقتصادی و رقابت . اگرچه بخصوص بعد از استقلال يك جریان قوی لیبرال بوجود آمده که میکوشد جامعه را بطرف خود بکشد آینده اسرائیل را نبرد بین این دو تمایل تعیین می‌کند .

دلایل این تمایل متعدد است ، اما مهمترین آنها را میتوان دو امر دانست . اول آنکه پیشاهنگان ایجاد جامعه نوین یهود همه دارای ایدآلی اجتماعی بودند نه فردی . آنها باین سرزمین آمدند تا وطن دیرین قوم خود را از نو سازمان دهند و افراد آن را در اینجا متمرکز کنند . اولین کوششهای آنها در زمینه بازگشت بزمین ، بعزت اضطرار و دشواری وضع ، حالت کاملاً اجتماعی داشت . نمونه‌ای مانند کیبوتس که در آن زندگی و فعالیت اقتصادی بعالیترین مرحله تعاون رسیده از آزمایشهای همین پیشاهنگان است و همینطور انواع دیگری از تعاون نظیر «مشاو» اقدامات آژانس یهود نیز برای ساکن کردن مهاجران جنبه کاملاً اجتماعی داشت و زمینها بنام ملت یهود خریداری میشد و واگذاری آن با افراد بعنوان حق انتفاع بود نه مالکیت . از طرف دیگر فشارهایی که از جوانب مختلف چه در طول تاریخ گذشته و چه در زمان حاضر بر جامعه یهود وارد شده و میشود این گروه را بسوی همبستگی بیشتر سوق داده و درهم فشرده تر کرده است و از این جهت هر فرد یهودی بعزت تهدیدهای بیرونی در

حمایت جامعه یهود قرار دارد. این چنین ضرورتی با اصل رقابت آزاد و لیبرالیسم منافات دارد. تهدیدها ایجاد می‌کند که دولت و مؤسسات مستقل از دولت مانند اتحادیه کارگران، وسایل کافی برای حراست کشور و حمایت از افراد و مهاجران تازه در اختیار داشته باشند. این امر مستلزم فداکاری بیشتر عده‌ای بنفع عده دیگر و تعاون هرچه بیشتر در جامعه است. بنابراین تمایل به سوسیالیسم در جامعه یهود يك امر اتفاقی و یا صرفاً اخلاقی نیست بلکه يك ضرورت حیاتی است. در چنین شرایطی است که مؤسسات شگفت آوری مانند کیبوتس، «مشاو» و اتحادیه عظیم کارگران (Histadrut) ظهور میکند که بحث از آن خود مجال دیگری میخواهد و این یکی از ماجرهای شگفت تاریخ است ملت یهود که در طول قرنهای دراز سرگردانی و خانه بدوشی باروح سرمایه داری و سرمایه اندوزی فردی زندگی کرده است اینک با شوق فراوان بزمین باز میگردد و عالیتترین نمونه های جامعه سوسیالیستی را براساس زندگانی روستایی ایجاد میکند.

داریوش آشوری



کتاب هفته

مجموعه‌ای خواندنی و لایق نفوذ در عمق خانواده‌ها

کتاب

دفتر ماهانه - در جستجوی گشایش عقده‌های زندگی و هنر
و اندیشه معاصر

کتاب سال

مرجع دقیق برای هر مطلب و در هر جا : در خانواده - در
جامعه - در اقتصاد - در سیاست - در تاریخ - در ادب -
در کار و پیشه

و سوسه غرب - از آندره مالرو - ترجمه سیروس ذکاء
نخستین «دفتر پیوسته کتاب ماه»

در تابستان منتشر خواهد شد و برای مشترکان کتاب ماه مجانا فرستاده خواهد شد.

سه تومان

